

نیز شمرده شد و مع اعلاوه پانچت شاه نعمت به ولی بوده درویشان و قلندران نعمت الهی  
 در آنجا مقرر حسند و لذا بجهت نشر عقاید مختلفه مذکوره گرد باد مفادست و عدم اقرباب  
 نسبت با مراهی بکنجه شد و همین در پیروی حدود این امر و اجمال در امور شریعت  
 حاصل گشت و معدالک کله بواسطه سیر و سیمت مبلغین خصوصاً حاجی میرزا حیدر علی صاحب  
 جمعی از احابا اشتغال و انجذاب در آنجا برخاستند ولی رفسنجان برای قریب  
 یزد از جهت مسافرت اجاسی آنکس و ذهاب و اباب مبلغین در واسطه سنین شرف  
 شمس جمال این جمعی برخاسته متدرجا مرکزی شد و از مومنین یزد بکسنت حاجی عبدالحم  
 انگاه ملا محمد رضا محمد آبادی سابق الذکر مدتی اقامت و با تفرضات و تعذیبات معاومت  
 دستقامت کردند تا آنکه آقا محمد علی بن آقا علی بنق ایامی چند در آنجا مانده عودت نمود  
 انگاه از جانب حاجی میرزا محمد تقی افغان برای سرپرستی املاکش آمده مقیم گشت و با وجود  
 قلت تحصیلات مدرسه بعرفت اخلاص و اهتمام موفق بتبلیغ ذمایس امر در آنجا گردید  
 و با شهمر جانو خانم که از خویشان اش و از پسران حاجی محمد کریمخان بود ازدواج  
 کرد و زمان و مردانی از بهمانجا نوا ده تبلیغ نمود و در امر تجارت و ثروت و اقتدار و نفوذ کلام  
 نیز پیشرفت یافت و بدرجه رسید که حکام رفسنجان غالباً مدیونش بوده ناچار احترام  
 بسیار بگذاشتند و مرگاه یکی از انان مخالفت و معانیت میورزید بوالی کرمان شکایت  
 کرده موجبات عرش را اقتیام ساخت و چون حاجی میرزا حیدر علی رفسنجان آمد در منزلش  
 چندی ماند و اجتماعات کثیره از احاب و جمدیان در آنجا منعقد گردید و نفوس مهتدی

شدند و حاجی بار دیگر پس از غروب شمس جمال اهل برسنجان آمده قرب چهار ماه در خانه آقا محمد علی  
اقامت کرد و با بنگه آقا محمد علی رایت مرتفعه امرا اهل برسنجان بود تا سال ۱۳۱۲ در ۵۰ سالگی  
درگذشت و بعلین دیگر نیز مانند آقا شیخ محمد عرب و شکو بی شاعر کاش و غیره با بد اخلاقی  
مدتی مانند نشر لغات کردند و مخصوصاً در ایام حکومت عبد الحمید میرزا ناصر الدوله فرمانفرما  
در کرمان که ابرار بی طرفی نسبت با ویان میکرد تفتین شیخی و از لیه و غیره را اعتقاد  
و حاجی شیخ محمد تقی مجتهد را با همه عنادش کاری از پیش نرفت میدان تبلیغ مفضوح و جمعی  
کثیر وارد دام شدند و نفوس مقدر برخاستند و لذا برسنجان مرکز نهایی در خاک کرمان  
شمرده شد و موئین نصیبی از تعذبات معرضین و بیات معدن نوعی که در پیش سابق  
آوردیم برزند و در فتنه سال ۱۳۰۸ جمعی از بهائیان یزد برسنجان گریختند و این حسب  
حدوث فتنه دشواری اعدا گردید و عده از شناخته گان مانند آقا میرزا صالح خان و  
آقا محمد طاهر چندی در کوهستان کریران و پنهان گشته و دشمنان پی نمودند و در یزد از کوه  
بکوهی بهیشتان فتنه و از معارف بهائیان آنجا استاد علی اکبر نجار بعلت قیام بر تبلیغ  
مورد هجوم و تعدی اهل شده ضرب شست و لگه بسیار دید و ناچار سوی عشق آباد شناخته  
اقامت گرفت و عاقله و اسعه بر جای گذاشت و از بهائیات بی فایده نطفی سلب  
و تبلیغ داشته تبلیغ کرد و در مجمع نوان العا خطابه نمود و شعر گفت و تخلصش که ابرود  
دیگر از بهائیان شهیر ملا حسین ارباب شریف از تجار محترم پس از فرود با بیان بیعت و  
بین الناس نبوت حکمران و بر بموجب بیجان عام احضار و مکانه نمود و از تقریرش عقاب و

و ایمان جدید فهمید و امر بسبب و لعن کرد و جواب نفی شنید لذا حرب و فلک حاضر نمود و پیر  
 بفلك بسته زدند و آیاهی چند صبر نمودند و بعضی نفوذ گرفتند و مستخلص نمودند و انبار  
 پنبه منقلب باور آتش زده سوزاندند چنانکه عاقبت ناچار شده بعشق آباد مهاجرت  
 کرده سکونت جست و بسال ۱۳۱۷ در گذشت و خاندانی با ثبات بر جای گذاشت  
 و اما بابایان کرمان اصل و مرکزیشان ملا محمد جعفر را احوال تفصیل و خاندانش را با جهال  
 در بخشش نوم آوردیم و بواسطه آن خاندان جمعی از پیروان میرزا ایسی ازل در اینجا برقرار شده  
 که اعرفشان میرزا آقا خان کرمانی نامش عبدالحسین خان بن آقا عبد الرحیم  
 متولد در فراد بر دسیر کرمان و پدرش از ملاکین فراد مذکور و مادرش نواده مشتاق  
 شاه کرمانی مشهور بود و در صغر سنش پدر وفات یافت و بسرپرستی مادر در کرمان  
 بتحصیلات علمیه پرداخت و چون بعنفوان جوانی رسید از علوم ادبیه فارسیه و عربیه  
 و ریاضی و نقاشی و لغت انگلیسی و از حکمت صدرائیه و تصوف و عقیدت شیخ احنالی  
 و سید رشتی بهره گرفت و از عقاید و مشارب مختلفه آگاه گشت و از عقیدت مشرعیه  
 امامیه بعقیدت شیخیه و از آن بعقیدت شافعیه تمیزه بی درمی تحول نمود و با آن حضرت  
 بواسطه همتا و خویش ملا محمد جعفر از بی کرمانی که نزد او تفسیر قرآن و کتاب پنج ابلاغه  
 تدریس کرد بابی و از بی شد و با برادرش ابدال خان سلطان فوج کرمان مابین  
 طبقه ملاکین کرمان معروف و بنام آقا خان مشهور گردید و در حدود سال ۱۳۰۲ از  
 کرمان بیزد و صفهان آنگاه بطهران رفت و با شیخ احمد روحی کرمانی مهاجرت

به سلامبول نمود و شیخ احمد روحی چنانکه در بخش سوم نکاشتیم پسر حاجعفر ازل کرمانی مذکور نیز  
 در ادبیات فارسی و عربی و آنا و توانا بود و هر دو در سلامبول قرار گرفته با میرزا یحیی و قبریس  
 ارتباط مستقیم یافتند و آقاخان لغت ترکیه و فرانسه را نیز تحصیل نمود و بسال ۱۳۰۶  
 در مدرسه ایرانیان که بسال ۱۲۹۲ تأسیس گشت معتمد فارسی شد و با اداره و مطبعه مجله خمرکه  
 بفارسی در آنجا طبع و نشر میشد و با میرزا ظاهر میر مجله ارتباط حاصل کرد و نزد ایرانیان و برخی  
 از عثمانیان نفوذ یافت و بار و اثب چند لیره که از مدرسه و غیره میسر میسرید ایامی بخوشی  
 گذراند و شیخ احمد بقبریس رفته و ختری از میرزا یحیی ازل را قرینه خود نموده بازن و مادر زن  
 با سلامبول برگشت و زبان ترکی و فرانسه بیاموخته اقامت کرد و بعلت سواد سلوک  
 زن و مادر زن غالباً مشاجره داشتند و قرینه بوی تعلق منحصر نیافت و دچار امراض  
 ساریه گشت و شیخ ناچار از وی دوری جست و بنی سبیلی بر صورتش نواخت و چون  
 بجال آمد چندان تاثیر و نامدم شد که انگشتان خویش را قطع کرد و خبر این واقعه بسع ازل  
 رسید او را دیو خوانده مطرود کرد و بلاخره توبه اش قبول گردید ولی با این زن دشوهر  
 الفت و انحصار حاصل نشد و زن بیلاخطه از او با آقاخان ارتباط کامل یافته قرینه شد و  
 آقاخان مریض شد مدتی تحت معالجه قرار گرفت و شیخ احمد را از دختر میرزا یحیی و ختری  
 بنام عالیبه شد که او را باز و مراج آقا نام بن عبد السلام در آوردند و شوهر و پدر شوهر بر  
 میرزا یحیی مورد کسخت و انتقام قرار داد و در اثبات جرمشان در کتاب قصای خود چنین نو  
 بل سمعتم ان یزدوج احداً و یحبس قرینه فی سبب الظلم مشهوراً و یظلمها و یشتها و لایق



سبیدها و لایرین آن برآورد و آنها و بهیبا و دو تقریبها و لاسن سبیدها و فسیحانه عمایل الظالمون لم یعدو و لعل  
 و هر دو حاجی میرزا حسن خان حیرالملک عضو سابق در منزل سعادت ایران در اسلامبول  
 متفق شده و برای اعزام کرده با خود یار و همکار نمودند و بخی صمه و معارضه با سفیر دینبر برای اجرای  
 اغراض خود تخریک کردند و بمصادات و مقابلهت امر ایمی برداختند و میرزا حسین خان مذکور  
 تا نیا از جانب سفیر ایران مقیم اسلامبول بقونسو لگری ممالک تابعه امرورت بیافست چند  
 درجه قونسول بود و ایامی که در شام اقامت داشت سفری در حدود سال ۱۳۱۸ بفرم لقا  
 جمال اسی بکارت ولی فقط اجازت ملاقات با حضرت عظمی عبدلهایا یافت و چون  
 و چون عقیدت بدیانت و ایمان بالو بیست نداشت با این امر تعلق حاصل نکرد و چون  
 سابقا نکاشتم بینه جمال الدین افغانی پیوسته ناشر افکار وی شدند و مخصوصا میرزا  
 آقا خان در شریات خویش دم از حمایت هم اتحاد اعلام همی زد و با بهایان مقیم اسلامبول  
 خصوصاً حاج شیخ محمد علی قزوینی مرادوت کرده در خصوص مسائل این امر گفتند داشته اظهار  
 و بار بار بیل تبرک محضر اسی نمود و حاجی شیخ را برانداشت که معروفه نگاشته در جواب  
 حضور برای وی نمود و اینکه جواب موافق رسید بوی عکاس روانه شد و چون درود کرد حضرت  
 عظمی عظمی ویرا در ظل حکمت و مرقبت خود گرفت و او مجدوب محبت و عظمت و کمال انشا  
 گشت و با سعادت می از اصحاب نیز حسب دستور معاشرت یافته یکی دو بار بمحضر اسی  
 درود حاصل نمود ولی پیام و خواهشی از سید جمال الدین راجع بمساعدهت در توفیق  
 اظهار داشته مقبول نگردید لذا با حال بغض و عناد از عکاس مخرف و بقبر بس منعطف

و میرزا یحیی را موافقت و مساعد نموده باسلامبول عودت و با شیخ احمد مذکور و شیخ محمد یزدی  
 و خیر الملک و غیرهم بمقامه سید جمال الدین خدمت کرده و با فساد و نشر مفتریات  
 نسبت باین طائفه پرداختند و مسائل بیان را با اعراض سید جمال توأم کرده با افکار  
 و اموری دیگر آمیخته نشر نمودند و برای ایجاد انقلاب در ایران و برانداختن شاه کوشیدند  
 چنانکه فتنه جمهوریّت خواهی در سال ۱۳۰۸ بنوعیکه در بخش سابق آوردیم در ایران  
 برخاست و تنی چند از فتنه جویان و همستان ایشان دستگیر شدند و اقدام ایشان  
 در اسلامبول مکتوف شد و مراسلات فتنه انگیز خیر الملک که به دستور سید جمال باین  
 نزد فقها و مجتهدین کر بلا نجف و کاطین و غیر ما نوشته و موافقت آنرا با خلافت اسلامبول  
 طلبید بدست میرزا علی صفر خان صدر اعظم رسید و بمینا محسن خان شیرالدوله توسط  
 علاء الملک سفیر ایران مقیم اسلامبول دستگیری آنان را از دولت عثمانی تقاضا  
 نمود که چون آقاخان و شیخ احمد و حاجی میرزا حسینخان با اجانب متحد و متعاهد شده در

مختصر شده این است که خاقانی با اداره ضبطیه اطلاع داد که شخصی ایرانی مهربی ازین خواسته رای او  
 سازم که منیر است بر بنامیس جمعیت سرته زمین ضبطیه بخاتم فرموده چون این شخص رای طلب مهر  
 نگردد خواهد آمد و بعد از روز دیگر در و شاکر و خود را از خاقانی او آهسته بفرست تا محل منزل او را  
 معلوم دارد و خاتم را بچشمش نقد و برد عطای و افر قها بعد امد در ساخت و بجله خاتم چون فتنه  
 طلب مهر را دانست و بجهت اطلاع داد فوراً علی که ضبطیه آنخانه را احاطه نمودند و شیخ احمد  
 و آقاخان و میرزا حسینخان را که ساکنین آنخانه بودند گرفته تا هر چه بوسهجات بود با دانه بردند و پس  
 از رسیدن در آن بوسهجات و مکانات این سه نفس را بحکم سلطان در دهنه طر بردن و ضبط  
 و محبوس کردند و مدتی بر حبس آنها گذشت که حادثه قتل ناصرالدین شاه پیش آمد و چون بر سلطان

مختصر شده

ایران فتنه انجری می نمایند هر سه را گرفتار کرده تحت الحفظ در سرحد ایران تسلیم کما مشتگان دست  
 دادند ولی شیخ محمود برادر شیخ احمد که در اسلامبول بود عریضه منظمانه بسططان عبدالعزیز  
 خان فرستاد که محض حفظ از خطر قتل ایشانرا در ارزنة اردم نگهدارند و لذا دولت عثمانی  
 آنه را از اسلامبول تحت المراقبه باززنه فرستاد و چندی در توقیف داشت تا آنکه  
 واقعه قتل ناصرالدین شاه در طهران واقع شد و دولت عثمانی حسب تعاضلی دولت ایران  
 امر نمود هر سه را بر سرحد او اچین و جالدران برده تسلیم رضا قلیخان رشید سلطنه از طرف  
 قرا با پاشا که با پنجاه سوار مامور بود نمودند و او ایشانرا بجزیر رسا سده و والی آذربایجان  
 درین هنگام محمد علی میرزا و بعهد این مظفرالدین شاه بود و از طرف او نظام سلطنه مافی حکومت  
 داشت و آنرا تسلیم گرفته ملکرانی بظهران خیر داده تکلیف خواست و جواب سید که ایشان  
 با مرقت در حسن نگهدارند و در بهان شب نامور مخصوص عازم تبریز شد و بهرعت تمام خود را  
 رساند و آنانرا استمطاق و از رویش ایشان استفسار کردند و بنوع مکرار و چهار  
 جویا شده پرسیدند که آیا باقی بستید یا بهائی و با اینکه از لبتشان شهرت داشت نزد  
 برز همالجان اصف الدوله که بگلر گلی تبریز بود و نیز نزد میر عباسقلی خان وثوق همالجان  
 انکار بلوغ و تبری شده نموده دست و لعن کردند و کلمات نامنرا بر زبان راندند و چون

محقق شده قتل شد به استصواب جمال الدین داین نفوس مذکوره وقوع یافته حکم فرمود که آنه نفوس در سرحد  
 ایران تسلیم و الی آذربایجان نمایند و جمال الدین را بحکم اکه شریف و معروف جمعیت افغان است نصر حکم که او را  
 شورا می درست نمودند و با بنوعیه چون شیخ احمد و در زمین او تبریز رسیدند در شب بیست و نهم ماه صفر  
 از سال ۱۲۱۴ هجری بحکم دولت راه عدم گرفتند

با ایشان گفتند که شما دادار از لید و چگونه ممکن است بابی داری بنامشید ایشان بحضرت باب  
 دهم بازل نامزد دشنام گفتند و تبری کردند و بالاخره در چهارم صفر سال ۱۳۱۳<sup>هـ</sup> مذکور خفیه  
 هر سه را سر جدا کرده بپهران برد و قاتل با مورد در اثر انجام خدمت مذکور از دولت خلعت و لقب  
 یافت و کتشان وزن دفرزدان شیخ احمد در اسلامبول باقی ماند در سن ستور ازل شو  
 کرده پس از چند سالی در آنجا مرد و مقالاتی نثر و نظماً بنام آقاخان شریف از قبیل <sup>حفظه</sup> صد  
 و سه مکتوب ایمنه سکندری و کتاب رضوان و غیره که بالحن شدید و لحن طینت و طینت  
 دوستی غلبه نامت بر تخریب بیان اسلام و عقیدت اشاعه عشریه و دهم مقام فقها و عرفا  
 و شیخ و حکما، دولت استقلالیه قاجار نهاد و عقیدت و طریقتی را پسندیده است  
 مگر اساس ادیان و الوهیت شد و در مواضعی بصورت تفرض و توهم کلماتی در حق خدا  
 این امر نوشت و محذوف خود را بصورت حامی اسلام نمود و منسوب شیخ احمد کتابی  
 بنام هست بهشت موجود است که ربطی با بسیاری از تخيلات خود و افکار و رسوم  
 قدیمه و جدیده بینداشت و بعنوان فلسفه تکوین و تشریح بیان ظاهر و دیگر مخلوطی است  
 بنام قهوه خانه صورت و در هر دو کتاب بالحن بسیار شدید تفرض با مراهبی نموده و فرآ  
 و بهمان نسبت و کتب آقاخان برای اشتمال بر روح حریت مطلقه مدنی مطلق جمعی از  
 است افتخادان مسلمانان ایران واقع شد و با بیان بدان سبب جسمی را خارج از عقیده  
 و این ممنوع از قبول امر ایهی خو هستند دیگر حاجی میرزا احمد بن بر حسنیه  
 مشرف فوج کرمان تخصیلات عتیقه در کرمان کرده و با ذکاوت و استعداد فطری خود شخص

فاضل



۹۲۰

فاضل و مستمع فنون و صاحب تحریر و تقریر ناودر لفظی گردید و در ایام جوانی با جماعت شیعه ارتباط یافت  
 نزد حاجی محمد کریمخان مقامی رفیع حاصل نمود و چند بار در قریه لشکر موفن اصل خان بر جایش فرار  
 گرفته مردان و حاضرین حوزه درس و عیال مشغول داشت حتی جمعی از شیخیه عیال  
 و درس او را غیر شدند و در آن اثنا با بیاطافه نیز ارتباط یافت و بلافاصله استماع مطالب  
 فاضل قایمی ایامیکه در کرمان آقامت کرد ناقل شده اقبال باین امر آورد و متوجه چنان  
 منجذب گشت که روزی بر فراز قبر باعلی لیسبیا انبیا حقایق حضرت نقطه اولی و  
 جمال اقدس الهی نمود و خان را معاند حق و مستحق دفع و دوق خواند و اعلان کرد که هر که  
 تحقیق این امر خواهد شد تا به نام مهدی را از گمراهی و شاهراه را از بیره چاه مناز و جدا سازد  
 و خان از وقوع آنکس باخبر با او مکالمه و مناظره کرده نتوانست غالب آید لاجرم شکایت نزد  
 حکمران وکیل الملک نمود و چون عیال خود شکایت بطهران نوشت که اگر این جوان عجیب  
 در کرمان زیست کند موجب فسادات نبوی از انالی گردد و حکم برکیل الملک رسید که ویرا  
 تحت اکفط بطهران فرستند لذا تحت مراقبت چهار تن نظامی روانه طهران نمودند و چونیکه  
 نیز در سینه روزی بسر برد و با سر باران مسجدی درآمد و با امام جماعت آقا محمد حعفر  
 بحر العلوم که مدتی بود بر سر مذمت از این امر منمود در بحبوضه نطق و بیانش طریقه  
 و اعتراضاتش را جواب گفت و چنان غلبه کرد که مستمعین بجهت تعجب و حیرت بیکدیگر  
 همی گفتند عجب جوانی نوحاشه از نموده باسلحه اجتهاد آراسته را چنان مغلوب  
 منکوب کرد که دم زدن نتوانست و بحر العلوم برای طفل خود از محابه و مناظره از وی خواست  
 که در خانه

۹۳۱

که در خانه احوال صحبت نمایند میرزا احمد جواب گفت که باید با اتفاق این سر بارها روزی دیگر مسیحا  
 طران کردم نه فرصتی موجود و نه بیخوبیت ستمین فراهم میآیند و اولی آنکه صحبت را در همین جا  
 بی پایان رسانیم ولی بجز معلوم قبول نمود و اجاب یزد با خبر شده جمعی از محترمین از وی و عده  
 خوابی کرده ملاقات نمودند و مطلع شدند که فکر وی استقرار و تکلیفی ندارد و دارای جریه است  
 و هر وی رای تازه ظاهر میآید و نصیاح مشفقانه با او گفتند و روزی بعد سر باران و برآوردند  
 و در طران بانبارشاهی محبوس نمودند و این واقعه تقریباً در سال ۱۲۹۲ واقع شد و قریب  
 یکسال در انبار بی پردا تبیح گردانیدند با اقدامات پدر و شفاعت وکیل الملک مستخلص شده  
 عودت بوطن نموده بعد از آنکه فکر منزل و آرزوی که دهشت معنادیشرب الکل بسیار و خشیش  
 نیز شد و متوجه جانی بند برداری گذاشت و ابراز و عیبه از خود نمود و تنی چند را و مسیحا  
 و همراز کرده کم کمک تنقید و تعیب از این امر برداشت و بعد از کثرت زرقه همه جا رد بر امر  
 گفته خویش را رادع نماید ولی در ضمن سفارند کرده بنصیاح جناب و انار نصیحه صادره از فوق  
 چند بار توبه و انابه کرد و حضورها در سفرش بخراسان چون بتون (فاران) رفت و با برخی از  
 اجاب نیز شمش بود و در همین حال بنبر برآمده در محضر عموم تعرض باین امر کرده تبیح و انقلاب  
 در خانه و بی هم و اضطراب در اجاب آنگذ روحانی بشردیه شاعره مبلغه شهریه رساله در وضع شبا

در ضمن از جناب انوشیروان خادم مکتوب است و از جمله اخبار جدیده آنکه میرزا احمد ارض ک و شمش در بند کسره  
 بعد از استعمال بعضی اشیا آنچه نوشته است معروض نامه نزدش بود شمش زده و گفته جوشم میآید که چگونه  
 حرا باشد بهر مشود معلوم نیست بای جمله راه و بای وجه توجه و الی ای وجه توجه است به حق جل جلاله ذیل  
 امر از اشغال این نفوس مطهر دارد و با از فضل و عنایت خود حق ایقان در حینان گرم از به انوار المعطل همیم

نگاشته بواسطه میرزا بیک نزد وی فرستاد و این امر سبب شد که عده بهایان احوالشان  
 کامل داشتند و روزی با میرزا علی کبر از بهایان معروف حسن المحاوره طاقات دست داده  
 چنین گفت من با بهایان ثابت و راسخ در ایام زبان و خسرانی بنام پس شعا چرا این  
 ناراضی هستید و میرزا علی کبر در مقام تصدیق و تائید سخنش دین آیه از قرآن منک و  
 تخیل کرد که فبقرنک لا غوثیم اجمعین الا عبداک منہم المخلصین ولا جرم اورا کاری  
 از پیش رفت و چون کبریا برگشت مکتوبی فرستاد و چنین اظهار داشت که بواسطه این  
 از اجای شیراز مراتبه حاصل شد و نیز توبه نامه نوشته بعکا محضرا پس فرستاد و پس  
 در سال ۱۳۰۵ سفری بخارج ایران نموده بکوه رفت و در مرجعت از طریق اسلامبول و باکو  
 بندر ازلی و کیلان وارد شد و در باکو درشت با مجتهدین و علمای مجتمع شده ادله برد این امر  
 اقامت کرد و برخی از اجا بادی طرف شده در معنی غلبه کردند ولی او با جمیعت علماء دست  
 بود و خود نیز در فارسی و عربی فصاحت تقوی و محفوظات و اطلاقاتی دلپذیر داشت و بر  
 اینها فتنه عظمی شد و با الاخره بواسطه بعضی تدابیر و اعمال نفوذ او از کیلان بر  
 گشته و باز در آن رشت و در شهر بارفروش حوزه پر جمعیتی پیرایه او خویش فراهم کرد و در

بیرا اهل کربانه چندی از طلاب در منزل شده کشتی وارد جناب میرزا یوسف سعید و ابتهاج و اقا میرزا باقر نصاری مع بعضی  
 از درستان حضور و نشستند ابتدا در امر مسکن بودند و با اخره طریقت کرده جدل نمود و آسمان همت یافت  
 و گردیده و دست دهلای در طبعه رجز سخن گفتند و میرزا احمد هم در آن در مسجد آقا فخر بنیر رفت و در دم این فتنه  
 داد سخن میداد و اقا کاس آقا نام از تخراب احوال با او هم پرداز و در سار بوده و چون در خانه ای خود مان حضور شد  
 بگانه منتهی صالح نام سار صوفی مشرب فرار دارم و در یوم موعود با اقا کاس آقا و بیخ نغز در لایق بر چی ایجاب  
 مسلمان حضور یافت و من و میرزا یوسف سعید و میرزا باقر نصاری و ابتهاج الکلب با بعضی از درستان فتنه و با هم حاطه

۹۲۴

و در مسجد کیه در شهر رمضان نامت جماعت و اقامت موعظت میکرد از کثرت هجوم عموم جای قرار  
 نبود و روز عید فطر محرم در میدان وسیع اقامت صلوة و موعظت میکرد و نزد حاجی محمد شریف  
 حجة الاسلام شهر تقریبی بسزا یافت گویند بر فراز منبر در آغاز شروع موعظت هر روز خطبه در  
 شان توحید و معارف روحانیة بعربیت فصیحی مرتجلا ادا نمود که موجب اندامش آن فصل  
 گشت و بسیاری از مریدانش خطب مذکوره را نسخ کرده برای قرانت و استفاده ضبط نمودند  
 و بالاخره فقهائی بلد مقابلت و مدافعت کردند و حاجی شرفی با اینکه حمایت از او داشت کثرت  
 داشت علما ناچار دستور خروج از بلد داد و بکلام خروج انبوهی از معتقدون و پیروان همراه  
 و لاجرم حکمران اورا بشهر باز آورده و بالاخره در سال ۱۳۰۶ از بارفروش غریمت طهران کرد  
 و با همه احوال و اعمال مذکوره در مجامع علما و محضر انام پیوسته ازین امر با احترام نام برده عبارت  
 حضرت جمال آدرس اهی را مکتوب نمود و چون یکی از فقیها سخن سبک و تباہی خفیف نسبت  
 باین امر ادا کرد بر ششفته گفت چنین است این امر را سهل و سبک نتوان شمرد چه امری  
 بسیار عظیم میباشد و اگر جمال آدرس اهی دست یکی از اعضايش گرفته در ملا ساکنین ارض  
 گوید ان کتم فی رب من امری فالتوا بمله احدی ایتان مثل از آنست و در سفار مذکوره از نظر  
 بهایمان مفادمت ما دیده پی در پی نوشته حاکی از انابه بمحضراهی فرستاد و در جواب تقریبا

حکمت کرد میان بوده پرده برداشته گفت این وجود مبارک بفرماید الوهیت در نوعیت قبض من است هر که  
 خواهم میگویم پس چون الوهیت مدعی است تا از لایب و غیره سخن نگویند و هرگاه اثبات امر بایست است من باین  
 معتقدم و غیره موقبل سلسل باو صحیح او نمود که حاضرین تعجب و مضطرب شدند و باو پیغام کردم که بمبادت ایش  
 از وضع دست بلند بگردان در میرویم تا حق مختار گردد داد اندام نکرد و بر شش در کعبه جامع تنه افشانه از مفروض



۹۳۴

تقریباً این مصون فرمودند علامت توبه ترک عمل است که حاکی از توبه است تحقیقیه میباشد و با  
 توبه و انابه بحالات مذکوره از قبیل دعوی علم و اظهار ادعا و ابرار کلمات انگیزه مقابل در آیات الهیه  
 باقی ماند و گاهی دم از بیداری زد و انکار توبه کرد و اعمال و عادات سوء مرتکب شد و مکرراً  
 دست در گوشه افتاد و پراگرفته بخانه برزد و امر و بار بود و نوبتی در حالیکه نشن امر اردو حصار  
 باطاعت از امر وی کرده فریاد زن بلند شد بیس بخانه میخسند او را دستگیر کرده نزد کاهن  
 میرزا نایب سلطنته برزد و مدتی محبوس و بلاخره متخلص ساخته پس با آقا شیخ مادی کجیم آباد  
 ملاقات و از او استمداد داشت و با میرزا رضای کرمانی معروف به هزاره و همقدم گردیده در فتنه جمهوری  
 طلبان شیعی که در پیش سابق آردیم رکسی عظیم شد و عده را با خود به هزار کرده قانون خواستند  
 و اعلان مای مخالف سلطنت مستقله خود مختار شد دادند و شاه را تهدید کردند که اگر قانون  
 نگذارد ویرا خواهند کشت و دولتیمان بلاخره او را با جمعی گرفتار کردند و در موقع استنفات  
 با نیتانعه افرازند لذا حاجی ملا علی اکبر شمیم زادی و حاجی ابو الحسن امین الی را نیز گرفتار کردند  
 و جمیع محبوسین را بقزوین برده محبوس داشتند و بعداً مرض نمودند و حاجی میرزا احمد لهرانی

پرسیدم که آیا خود او عازر و دیار که کرده گفته هرگاه حال قدم دست خصمین خود را بگرد و تمام اهل ارض خطاب داد که بشنید  
 حجت من بر عاقرمانند دیگر چه خواهد انجا روشت که باید شرایع همه شرعین قبل عمل کنید تا مانند من روزگار شومند  
 گفتیم حکام شرایع مختلف است چگونه در وقت واحد عمل بجهت ممکن شود و او را محبط دیده بیرون آمد بدستان گفتیم  
 و حساب عند قیامت برشت آمده در ناصریه باری ملاقات کرد و او را میرزا حسین بدی که از طایفان حکومت بود سینه  
 از دوستان عفت عفت بنیم با سندی اسمعیل کرد که با میرزا احمد بود فساد می کند و بجزر گدشت پس از ده روز  
 برزاد احمد عفته باز کرد و در زندان بجزر گدشت از کجا که صد سه سلو وارد شود و در این فتنه برخی لانه مش  
 ابالی شدند و بعداً توبه کردند میرزا مهدی شری

۹۴۵

کتابت بخط آن سید مهدی دخی برای آن محمد ابراهیم ناظر معروف

ولی آنچه لازم است عرض شود ذکر برزخ احمد کرمانه علیه السلام است که اینمرد غیر منصف بعد از آنکه گفته بود در حال  
سده بود آنچه شده بود از استعمال چرخ و دیگر غیره اینها را دارد در آن شدم و یکی از اجباب در جزو از احوال  
و اطوار در رفتار و حکایت نمود بعد از غایب شدن این دلیل صحبت بیان آورد و اینکه بعضی امور محبوب نیست عنوان  
نمود در چند مجلس صحبت موعظ داشته شد تا آنکه همه وانمود نمودند که از آنچه گفته و عامل شده فایده است غرض هم  
باحت احوال سرور و شادمانی و جذبی نگذشته که مکتوبه از اجباب پنج ارض کن رسیده و از احوالات مملو و  
واقفان بمعنی او داشته بودند این دلیل بحال خود خواستم اصلاح نموده عرض کردم خدمت آقای خادم  
روحانی الفداء که آنچه از او نوشته اند از احوال اولیه او بوده در حال چنین نیست و نهایت از احوال  
داری نموده که بلکه در ساحت احوال بدون خبر مذکور نشود مباد که ذکر باره و بعضی از زبان الله در حق او شود ولی  
الابد باقی ماند تا آنکه اخبار متواتره از سواد احوال و عقاید او رسید و حرکات سفیدانه و اعراض باطنیه اش  
جمع بدیهی گشت و بر سر تری را کشف نمود اینها هم بین سقرین جمل و سرسار گشت در شسته و مظلوم الله  
از او مفضل و او هم به بختی و عمل گویا مشغول و دنیا بجهلیه منادی و چون ذکر عمل در حق و نظیر لیل در آیات  
الکبریه کرار آفاق اجاب که اهل بصیر بودند و ملاحظه اگر ناظر با و او نموده بلکه او را سحره و استهزای نمودند چه  
ارضی ظاهرا و در ارض خاور ارضی ارضی و از آن ارضی عدد او را خواستند نه از ایران بخت بند عازم  
شد و پیشانی دیگر همه اعضا و عظام بزرگوار را در اتم نمود و این تملیس در آن اهل فرقان هم این تملیس  
اعضا نگرفته تملیس کردند و تملیس بیکه بجز اخبار دادند و با کشت اشاره نمودند چون حال را با این قسم دید  
باز بر ما سخن راجع شده مناجاته توبه نامه بساحت اقدس ارسال داشت و نهایت عجز و کس را نموده  
و از بساطت بدیاری مهربان راجع شد و از آنجا با سکنه توبه و پسلا قبول حرکت نمود و در جمیع این اماکن از  
احوالش مندرج اطلاع بود بعد از ورود پسلا قبول کاغذی باین دلیل نوشته استند عای شرف شده  
نموده و قرار بر خط با و در تملیس و امر توبه و طلب مغفرتان نموده که عرض در خلال همین احوال در  
استقامت قبول بالای خبر ابراهیم رفته بنای گفتگو گذارد و با شیخ محمد ابن محمد عثمان شیخ محمد شیرازی که  
در محتجبین است مراد نموده و طبیعت حلیه اش باز بر سر کار آمده در عمارت که محل خلافت است در  
استقامت قبول بعضی حرکت های غیر مشروع نموده بالین بر ایران نظر با احترام ابراهیم او را نادید نموده بر  
دیگر که غندی باین دلیل نوشته از ابراهیم دروغی سخن نمود و با بعضی اجباب که در آنجا ملاقات نمود  
از ابراهیم میخورد و چون بنا نقین اهل بیان میر رسید اظهار خست تحمل میکرد و در واقع نه سخن رسیده بود

۹۲۶

برآشت بود تا موافق که میرزا رضا کرمانی مذکور از همان مع سال ۱۳۱۳ هجری که در مجلس لاجن مکتب  
 اقدام بقبل ناصرالدین شاه کرده گرفتار شده بحبس افتاد و حاجی میرزا احمد از طهران بسوی همدان  
 و او را با سید حسن طهرانی در آن بلد دستگیر کرده بطهران آورده و در آنجا شاهی آمد خستند و در  
 سخت مدتی بود و از کثرت پلیدی و بدی هوای محبس ششمانش نابینا گشت و موای چهره اش  
 فرور ریخت و فصیح و عربان و محفل الشعور و ناتوان و محبس بود تا بمرد و سید حسن مذکور متخلص گشت

حق بیجاک ایمان داشته و ندارد و اینها وسیله اظهار هوای خودش بوده است با موافق اظهار وفاق  
 و با موافق اظهار اتحاد و اهل فرقان را و اعطای بوده و شبها در خرابات خانه های اسلامبول بزرگ می نشست  
 اهل اسلامبول زبان طعن می شنیدند با ایرانیان که در عیالهای شاهانه یقین این قسمند لذا ایرانیها میرزا احمد را  
 غیره از اسلامبول اخراج نموده ایندلیل لازم دیدم که ذکر می آرد و نموده بشم تا نفوس ساده را بقدر  
 امکان تذکر دارند که مواد نفسی در جاه افتد و از حق محجوب ماند چه که در الواح ایند ذکر بعضین بسیار  
 شده و ایستد آنچه در الواح سبحانی نازل شده اخبار می آید و ایستد تا بعضین بسیار خطا بر خوانند شد  
 بقدر امکان اجابت لازم استند مطلع نمایند و اگر پس از چهار اگر نفس محجوب ماند فعیه و بنده و  
 و دلیل مدعی حسین ۱۲۹۰

در لوتی نفی خادم موزع ۲۷ محرم سنه مسطور است

از جمله میرزا احمد کرمانی که از اول کمال اقبال و خلوص را اظهار میدنمود و بعد نظر بجنون  
 و اعمال شیعه مرفقه و اگر داشته شد در بعضی از مدن ارض خازنده و بما امره  
 النفس الهوی ناطق و چون اسرار باطنش با او مندرج گشت و خروج نمود  
 و چند عرضیه بکمال ابتدال و انابه و استغاثه ساختا قدس رسالت  
 و بعد بادضها رفته و انجا یکی از نفوس مقدسه نموده و ایشان عرضیه  
 با حق

بساحت اقدس ارسال داشتند و توسط نمودند بعد در مدینه کبیره رفته و نفیض عهد  
 نمود و بعضی کلمات و ایه شیطانی و با طراف فرستاد لعمریه انسان از جنین نفوس  
 متحیره میشود حال چند عرضیه این به انصاف موجود است و بعضی اشیاء و عجز  
 که هر نفسی مشاهده نماید یقین میکند بر صدق و اقبال و ایمان او و هر جا رفته  
 خود اعمال و اقوالش مجرم باطن او شده و حال از مدینه به احرار جسر غمزه اند  
 اعادنا الله و معشر الموحدين من مکره و مکرا مثاله نوزد موافق بموافقت تمام  
 ظاهر میشود و ادعای ایمان و اقبال مینماید و نوزد منافق انفاق ظاهر این ایام  
 کتاب از سبب بدست آورده بآباده شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب  
 سبب و نوزد یکی از دوستان این ارض فرستاده اند افضل بساحت اقدس  
 عرض شد این بیان از لسان چنین خطی هر فوله عنکیر یا نه نفوس که از غمزه سبب قلم  
 اعلی مرفوع اند کتب عالم ایشان را از مالک قدم منع نماید تا چه دست با این هفتاد  
 انهمی و همچنین در لوح یکی از ابنا خلیل که در آن اراضی هستند این کلمه مباد  
 استماع شد طریقه از برای نفوس که امر بدیع را عارف شدند و بصراط بدیع نوز  
 نمودند و این مقام بلند اعلی حاصل نمیشود مگر بمحو آنچه از قبل بوده و از آن  
 اصفا نموده فیهما من فان بهذا المقام الاعز الاهی انتهى در روح و کبر  
 قوله عز و کبر یا یث کتاب الاقدس ان یا ارض الکفاف والکرا انا نراک علی ملاک  
 بحسبه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العظیم الخیر و یجد ما یر منک فی



سر السرة عندنا علم كل شيء في لوح مبين انتهى ابن ابیام میرزا احمد کرمانی مع اینکه  
 چند عریضه بساحت اقدس فرستاده و طلب عفو از مجرم کرده در مدینه کبیره  
 ۹۲۸  
 وارد شد و از شایطین بعضی اوراق ز قومیته اخذ نموده و با طرف فرستاده باد  
 و ز ظاهر با اهل وفاق اظهار وفای و اتحاد مینماید و در باطن با اهل نفاق  
 متحد است اگر چه این را هم دروغ میگویند آن الخادم پناه کالحرباء بیلون  
 بی کل جن بیلون یا جیبی این منافق بمثابه مومی مشاهده میشود بقیل کل  
 شکل دوستان الهی را از این ملحد با غی اخباز دهید که مطلع باشند  
 دهشت سنه قبل بجناب امین علیه بهاء الله بالمواجهه و بر باید ارض الحاکم  
 و الرکله فرمودند آنجناب باید شنید که باشند بسل الخادم مولی العالم و  
 سلطان الامم بان بحفظ احبائه عن مکول کل ما کور و جیل کل بیل و تو فهم علی  
 الاستقامه الکبری فی هذا الامر الاعز الأقدس العزیز المنیع خ ادم  
 ۱۲۹۸ سنه ۱۲۹۸

در مکتوب حواد قزوینی از حکما برای علی حیدر شیردانی مورخه سال ۱۳۰۳ مطهر است در باب میرزا  
 احمد کرمانی مکر عریضه شان که مشعر بر توبه و انابه و بازگشت بود بساحت غراده تس سید ظهور  
 عفو و انهار عنایت هم شده باز بخدم اولی برگشت و توبه شکست و نقض میثاق نمود الان خطوط  
 شان کما موجود تا آنکه از شیراز در سنه ماضی توبه نامه اور رسیده بتوسط حاجی میرزا حسن شیرازی  
 عرض شده و از بیانات مبارکه مفهوم شد که از طراز صدق عاری است چه که فرمودند اگر است

باشند

باشد باز قبول میشود و انگلی معنی توبه بازگشت و ترک اعمال غیر معقوله است و این توبه توبه و  
 بازگشت بقول اکتفا شود البته باید در مدارک با فائت نفس تائب بر آید باری شخص مذکور  
 لازم دارد باید دعا نمود که از شرقات انوار آفتاب گرم محروم نشود ..... باری مایل عالم  
 از پی و نیامیدوند و عزت میطلبند و مکن و مصلو بهر شینی طریقی از برایش مقرر نمودی این  
 نه آنکه حاجی حل حلاله معارضه بر خیزد که اگر چنین شود چنان خواهیم نمود جنبه چون دارد سرسبز نماید  
 گذارد مسکین است دعا لازم دارد لذا باید در حقیقت دعا نمود و از بهایان معروف کرمانی  
 حاجی نیاز مولدش کرمان و پدرش از تجار محترم بوده ایمان بحضرت اعلی آورد و با سنین  
 دیگر معاشرت و محبت خفیه داشته و از وی که کودک بود مخفی در پنهان میکردند ولی غایت  
 بیعت شدت اصرار و ابرام از بعضی از امان تحقیقات کرده خبر از ظهور مربع حاصل نموده غرض  
 و ایمان یافت با آنکه در قهه محاربه دولت حاجی به معروف که نیز بابی بود در گرفت و گردوی  
 از این فیه متفرق و یا سواری گردیدند و حسن شاه با بستگان و خویشان بنده زنده مقام مرشدی  
 و مرادی برای خود ایجاد نمود و حاجی نیاز از انگاه بنام زیارت مقامات تبرک که عرب سفر کرد و  
 آنها طریق و چار سارقین گشته اموال و اشیاء بغارت رفت و از انگاه بمبیس در پیشی  
 درآمد خود را بارض حکار سادّه محضر اسی تشریف یافت انگاه بصرفه کسب و کار مشغول شد  
 و حال اسی و بر احتضار کرده لوحی غایت فرمودند که بنده و ستان زنده بحسن در سانه  
 و بیعت بعضی موانع تو نیست بموقع سفر کنده و وقتی به بند رسید که حسنه در گذشت  
 و پدرش آقا خان بریاست نشست و سخنان حاجی و قوی نگه است نه ابله و بنده در راه  
 کی برانکه

کسانرا که مأمور بود ملاقات کرده بشارت و پیام رسانه سپس بنگا بارگشته اوقع معرض  
 داشت و بمصر رفته بماند و بعد از غروب شمس جمال اهی ثابت بر عهد و پیمان بوده کرارا  
 از قاهره بزیرت حضرت عبدالمهاجد تا بالاحزه بسن میشتاد در مصر درگذشت و از  
 معارف بهایمان آنگه در محمد خان بلوچ در ریحان جوانی هوای سیر و سلوک  
 طریقت در برابر سرفاوده طباس فقر و کسوت در پیش میس گشته سیر بلاد اهی نمود و در خلال  
 احوال ندای بیع شنیده پذیرفت و بهمان طریق خود را بنگا رسانده در محضر اهی شرف  
 گرفته ندای آهی را سمع ظاهر و باطن شنید و مبعوث بدعوت ناس گشته برگشت  
 و سیر گمان بیستان دارو شد و تحت آسایش عمده را فراهم ساخت آنگاه بالکاس  
 مذکور سیر بلاد و هدایت عماد برداشت و در فتنه سال ۱۲۸۷ در شیراز چنانکه در بخش سابق  
 گاشتم بنگا بیکه میرزا انار کا بسیار جمعی در حبس حسام سلطنته والی فارس افتادند و از  
 شد و شهرت یافت که در پیش جوچی مداح بابی در بازار و معراج میخواند و خبر حکم رسید  
 تی چند مأمور نمود و او را با لطم و شتم بدار بکوبه بردند و بزندان کشیده با مجوسین مذکور  
 بکنه و غل نهادند و بهایمان شیراز با حاجی میرزا عبدربه خان کارگذار دولت انگلیس که  
 موافقت و خیر خواهی داشت خبر دادند که محمد خان بیوج از تبعه آن دولت است و مذاکره  
 و مشاوره کردند و او میرزا حسنعلی خان نواب قونول انگلیس اخبار و هزار نمود که محمد خان  
 مستخلص شود و میرزا حسنعلی خان با حسام سلطنته ملاقات و در آن مضمون گفتگو کرد و  
 مسائل بسیار فی مین رد و بدل شد آخر الامر شاهزاده خود از محمد خان استعفا کرده



برسیدگی بانی هستی و محمد خان بالجو گفت بوجم شاهزاده گفت از کده ام قیمت در وین حراس  
 داد از بلوچستان انگلیس شاهزاده برسید بانی هستی از جواب گفت می بینی که در دیشم  
 دور دیش را طریقت است نه شریعت شاهزاده گفت اگر چنین است صبح ازل لغت کن  
 و ادب و کمال قرض اینچه منزل در باره صبح و ظهر و شام ازل نمی مضویک ادا کرد و حساب بجهت  
 شاهزاده دیرا بنواب تسلیم داد و او با محمد خان از ارک حکومتی کمر بخانه آن سران افغان  
 دور اینجا هر محمد خان لباس و کفش و زاده و نوشته و مصارف سفر تهیه کردند و بعضی از حسین  
 بادی مرغت نمودند و در نیمه شب از نیز از بیعت از قان و آماده دستیار گشته و چون با  
 لباس در دیشی با یاده رسید بخلوت خانه ملا محمد حسین جناب دوسه روز می تحقیقا ماند و معا  
 داشتند و حاجی محسن از شرافت با جمعی کثیر حسب حکم حاجی و ضی برادر جناب بخلوت مذکور هجوم  
 بردند و همان نور رسیده را با سبب لعن و آزار بیشتر از قبضه روانه کردند و اظهار رسید  
 با میرزا ابوسف خان مستوفی لاهانک ملاقات کرده از امر اسی حکایت نمود و مستوفی از او  
 خواست که از محضر اسی بطلبد تا پیری بوی کرامت شود و خانه مکالمه شان با سجا رسید و  
 محمد خان از طهران رفت و در سفری دیگر بطهران اینکه بدو از مستوفی رفت پیری از اعوشش  
 دید و مستوفی بغایت مسرت بدو گفت حال از محضر اسی بخواه که بپریم مصیون و محفوظ ماند  
 با بکله محمد خان بالآخره بواسطه آن میرزا محمد حسن سلطان لشکر ۱۰۰ از حال اسی خواست  
 با سپان استان شود و مقبول گردیده در جوار قرب مفر گزند و پس از غروب شمس جمال  
 قدم مشمول توجهات حضرت عیض عظیم عبدالباکشت تا در حدود سال ۱۳۳۰ در گذشت

و لغز لغز